

۲- انسان کیست؟

دوست گرامی، فوقاً مختصری در اطراف ایمان مسیحیان در مورد خدا به عرض رسید. اکنون کوشش خواهیم کرد برای شما بیان نمایم که مسیحیان درباره طبیعت انسان و سرشت آدمی چه نظری دارند. زیرا داشتن عقیده صحیح در مورد انسان برای ما بهمان اندازه مهم است که داشتن اطلاعات صحیح درباره خدا. البته اطلاعات و معلومات ما در مورد انسان مخصوصاً از کتاب مقدس کسب می‌گردد.

در آغاز کتاب مقدس نوشته شده است که هنگامی که خدا آفرینش آسمانها و زمین و جمیع گیاهان و حیوانات را به پایان رسانید، آنگاه انسان را بصورت خود آفرید، او انسان را زن و مرد آفرید (پیدایش، بابهای اول و دوم). البته این مطلب به این معنی نیست که خدا دارای بدن می‌باشد و بدن انسان را شبیه بدن خود آفرید، بلکه مقصود این است که انسان روحاً شبیه خدا آفریده شد، خدا به انسان عقل داد تا بتواند استدلال نماید، به او قلبی داد تا بتواند با آن محبت نماید، وجدانی بخشید تا خوب را از بد تشخیص دهد، اراده بخشید تا کارهای نیکو انجام دهد، زبان عطا فرمود تا بتواند سخن بگوید و به او روح داد تا بتواند بوسیله آن با خدا معاشرت و دوستی داشته باشد. بدین طریق، خدا انسان را بصورت خود آفرید تا بتواند خدا را بشناسد و با او ارتباط پیدا کند. بنابراین انسان اشرف مخلوقات محسوب می‌شود.

عده‌ای اشتبهاً تصور کرده‌اند که انسان در آن موقع خدا بود. ولی قدر مسلم این است که انسان به خدا خیلی نزدیک و کاملاً پاک بود زیرا هنوز در او گناهی وجود نداشت. انسان شبیه ماشین نبود بلکه خدا به او اراده داد تا اختیار انتخاب داشته باشد. در واقع خدا انسان را آزاد آفرید تا خودش آزادانه و با میل خود آفریننده خویش را اطاعت و محبت و خدمت نماید. میل و آرزوی خدا این بود که مردم در جهان بمنزله فرزندان روحانی او باشند و او را چون پدر و یکدیگر را چون برادر محبت نمایند و با شادی اراده خدا را در این جهان انجام دهند. امروزه در این جهان پهناور ما نژادهای مختلفی وجود دارند که از نظر قیافه و رنگ پوست و زبان متفاوت هستند ولی همه آنان از يك خونند و به يك خانواده تعلق دارند و محبت خدا که جمیع بنی‌نوع بشر را آفرید شامل حال همه می‌باشد.

ولی با تأسف باید گفت که اراده و میل خدا برای انسان انجام نشد. انسان بجای اینکه آزادی اراده خود را در راه اطاعت و خدمت خدا بکار ببرد برعکس بطوریکه در بابهای دوم و سوم پیدایش ذکر شده از این استعداد خود برای مخالفت با خدا استفاده کرد. خدا به والدین اولیه ما آدم و حوا دستور داد که از میوه درخت معرفت نیک و بد نخورند. این درخت در وسط باغ عدن بود جائیکه خدا انسان را در آنجا قرار داد. خدا به آنها فرمود که اگر او را اطاعت ننمایند و از میوه این درخت بخورند حتماً خواهند مرد. شیطان بصورت مار داخل باغ شد و حوا را راضی

کرد که از میوه آن درخت بخورد. سپس حوا آنرا به آدم داد و آدم هم از آن میوه خورد. این عمل والدین اولیه ما تنها يك اشتباه معمولی و یا خطائی از راه بی‌فکری نبود، بلکه عصیان عمدی برضد خالق بود. به عبارت دیگر، آنها می‌خواستند خدا شوند. آنها مایل نبودند مطیع اراده خدا گردند بلکه می‌خواستند امیال خود را انجام دهند. نتیجه چه شد؟ خدا آنها را بشدت سرزنش نمود و از باغ بیرون راند تا در جهان پر درد و رنج زندگی کنند.

بدترین مسأله این بود که آدم و حوا آن اتحاد و نزدیکی با خدا را از دست دادند و در نتیجه کاملاً عوض شدند. قبلاً مقدس و عقیف بودند ولی اکنون کثیف و گناهکار شدند. قبل از آنکه نافرمانی کنند قادر بودند آنچه خدا از آنان انتظار داشت بخوبی انجام دهند، ولی حالا هر چند حقیقت را می‌دانستند، اما قدرت لازم برای پیروی از آنرا نداشتند. تدریجاً از آنچه خوب بود متنفر گردیدند و به آنچه شرارت‌آمیز بود علاقه‌مند شدند. این طغیان بر ضد خدا، در کتاب مقدس گناه نامیده می‌شود و نتیجه آن مرگ است.

این شرح اولین گناه انسان برای ما بی‌نهایت مهم است، زیرا بوسیله آن می‌توانیم به وضع و حالت انسان کنونی پی‌ببریم. مردم جهان مانند آدم و حوا در ابتداء آفرینش، عقیف و مقدس نیستند. برای درک این حقیقت نیازی نداریم دیگران را نگاه کنیم بلکه فقط کافی است به قلوب خود بنگریم. آیا اغلب آنچه را که می‌دانیم نادرست است انجام نمی‌دهیم؟ اظهار می‌داریم که دروغگوئی صحیح نیست ولی گاهی خودمان کلمات نادرست می‌گوئیم. بخوبی می‌دانیم محبت از نفرت برتر است، ولی چه بسا از دیگران نفرت داریم! چرا این کارها را می‌کنیم؟ زیرا از والدین خود ماهیت و ذات گناه‌آلود آنها را به ارث برده‌ایم و مانند آنها نه مایل هستیم و نه قدرت داریم که میل و اراده خدا را بطور کامل انجام دهیم.

هنگامی که طفلی در جهان متولد می‌شود بظاهر پاک و بی‌گناه است، ولی بزودی شرارت در او ظاهر می‌شود. همانطوریکه حضرت داود درباره خود فرمود: «اینک در معصیت سرشته شدم و مادرم در گناه به من آستن گردید» (زمور ۵۱: ۵). همه مجبوریم تصدیق کنیم که تمامی بنی‌نوع بشر گناهکارند و باید با کلام خدا موافقت کنیم که می‌فرماید: «دل از همه چیز فریبنده‌تر است و بسیار مریض است کیست که آنرا بداند» (ارمیا ۱۷: ۹). برای همین بود که عیسی فرمود: «آنچه از آدم بیرون آید آنست که انسان را ناپاک می‌سازد. زیرا از درون دل انسان صادر می‌شود خیالات بد و زنا و فسق و قتل و دزدی و طمع و خبائثت و مکر و شهوت‌پرستی و چشم بد و کفر و غرور و جهالت. تمامی این چیزهای بد از درون صادر می‌گردد و آدم را ناپاک می‌گرداند» (مرقس ۷: ۲۰-۲۳). خدا که قلوب تمامی بنی‌بشر را بخوبی می‌داند فرموده است «کسی عادل نیست، یکی هم نی» (رومیان ۳: ۱۰). معهذاً فقط يك شخص مستثنی است که از انسان بزرگتر و بالاتر است و من بعداً درباره او توضیحاتی خواهم داد.

پس حالت و وضع انسان بسیار تأسف‌آور است! چون در نتیجه نافرمانی رابطه خود را با خدا قطع کرده است و مانند گوسفند گمشده‌ای است که در بیابان لمیزرع و خشک نزدیک به مرگ می‌باشد (اشعیا ۵۳: ۶). چون دیگر فرزندان روحانی خدا نیست دشمن خدا و اسیر گناه و شیطان شده است (رومیان ۶: ۱۷). چون دیگر نمی‌تواند در

راههای مقدس خدا قدم بزند در واقع در گناه مرده است. (افسیان ۲: ۱) همانطوری که خدا به آدم فرموده بود نتیجه گناه مرگ است – مرگ جسمی و روحی.